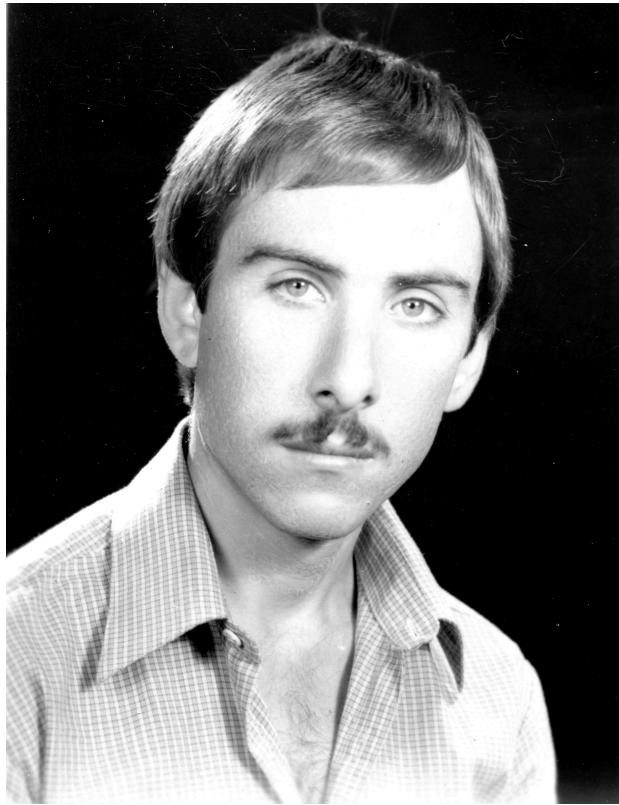


شهید غلامرضا صادقی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	محمد حسن
تاریخ تولد	۱۳۳۴/۰۱/۱۹
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۱۱/۲۵
محل شهادت	نهر عنبر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	دالکی

زندگینامه

زندگینامه شهید

یا ایته النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی.

در فصل طراوت و سرسبزی در بهار طبیعت و قرآن مردم ما دگر بار زانوی غم در بغل گرفته و در ماتم عزیزی دیگر از خیل کربلائیان به سوگ نشستند.

برادر شهید غلامرضا صادقی فرزند محمد حسن در دی ماه سال ۱۳۳۴ در خانواده ای مستضعف و مذهبی در دالکی چشم به جهان گشود و در دامن مادری مهربان و پدری با تقوا پرورش یافت. در سال ۱۳۴۱ وارد مدرسه شد و تحصیلات ابتدایی خود را تا پایان کلاس ششم نظام قدیم در دبستان کورش دالکی (شریعتی فعلی) سپری کرد و سپس جهت ادامه تحصیل عازم برازجان شد. علی رغم شدت فقر و تنگدستی در دبیرستان امام خمینی (۲۵ شهریور سابقه) مشغول به تحصیل شد و در سال ۱۳۵۴ موفق به اخذ دیپلم در رشته ادبیات شد. غلامرضا از همان دوران علاقه وافری به فراگیری احکام و مسائل دینی داشت و معتقد به انجام فرایض دینی بود. در سال ۱۳۵۵ به خدمت سربازی رفت و در حین خدمت سربازی مادر مهربان خود را از دست داد و طعم تلخ یتیمی و بی مادری را تجربه کرد. بعد از برگشت از خدمت سربازی با توجه و تلاش زیاد سعی داشت جای خالی مادر را برای خواهر و برادران خود پر کند و بار سنگین مسئولیت سرپرستی آنان را همراه پدر به عهده بگیرد. وی که چندماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی خدمت سربازی را به پایان رسانیده بود. همواره به صورت فعال در راهپیمایی ها و تظاهراتی که علیه رژیم طاغوت پهلوی انجام می شد شرکت فعال داشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل بسیج مستضعفین جز اولین کسانی بود که به عضویت بسیج در آمد و در بسیج مسئولیت سرگروهی یکی از گروه های مقاومت را به عهده داشت. وی اکثر اوقات را در بسیج صرف خدمت به انقلاب اسلامی می نمود و کمتر در منزل بود. با شروع جنگ تحمیلی غلامرضا که سراسر وجودش را غیرتی اسلامی گرفته بودماندن را ننگ شمرد و لذا پس از ثبت نام اوایل بهمن ماه ۱۳۶۰ به پادگان آموزشی گازرون اعزام و پس از طی دوره آموزش نظامی در اوایل اسفندماه ۱۳۶۰ به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام شده و در عملیات پیروزمندانه فتح المبین به عنوان یکی از نیروهای پیاده گردان ضد زره نقش مهمی را در نبرد علیه نیروهای کافر بعثی ایفا کرد و بعد از دو ماه حضور در جبهه به منزل برگشتوی که غیرت اسلامیش به او اجازه نمی داد میهن و دینش مورد تهاجم بیگانگان قرار گرفته باشد و او در منزل بماند، دیگر بار عزم جبهه کرد و در تاریخ ۲۲/۱/۱۳۶۲ در عملیات شرکت جست بنا به روایت شاهدان عینی غلامرضا شب حمله روحیه ای عجیب و عاشقانه داشت و سر از پا نشناخته و از هیچ فداکاری برای شکست دشمن زبون دریغ نورزید. شهید غلامرضا در همان شب عملیات مفقود شد و خانواده اش طی ۸ سال انتظاری تلخ، توأم با بیم و امید را سپری نمودند تا این که نهایتاً در تاریخ فروردین ماه ۱۳۷۰ پیکر پاک و مطهرش پس از سال ها غربت در صحراهای ایران بر دست خیل عظیم دوستان و منتظران وی تشییع و در جوار دیگر شهیدان جنگ تحمیلی در جنت الشهدا دالکی در جایگاه ابدی خود آرامید.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كأنهم بنيان مرصوص.

خدا آن مومنان را که در صف جهاد با کافران مانند سد آهنین هستند و پایدارند بسیار دوست دارد.

سلام به امام عصر (عج) منجی عالم بشریت و برپا کننده حکومت حق و عدل جهانی و نائب بر حقش امام خمینی و درود به امت شهید پرور و همیشه در صحنه ایران بالاخص شما برادران و خواهران گرامی. چند جمله ای کوتاه در این وصیت نامه خدمتان عرض می نمایم:

اینجانب غلامرضا صادقی فرزند محمد حسن به میل باطنی خویش خود را آماده و مهیا کردم که به جبهه بروم تا در راه خدا، دین خدا و دفاع از میهن اسلامی من هم به سهم خود تلاش و کوششی کرده باشم. پس حالا که لطف خداوند شامل حال من شده است و عازم جبهه حق علیه باطل می باشم از خانواده و همه اقوام و خویشان و بستگانم استدعا دارم در صورتی که خداوند شهادت را نصیبم نمود برایم اشک نریزد و ناراحت نباشید. اگر واقعاً مرا دوست دارید با شرکت خود در جبهه ها و کمک های مالی به پشت جبهه، اسلام را یاری و مدد کنید و گرنه من دوست ندارم کسانی که هرگز احساس مسئولیت در قبال خدا و اسلام نمی کنند و همیشه در حالت بی خیالی و بی تفاوتی بوده اند اشک تمساح بریزند و بگویند بیچاره شد، بدبخت شد. هدفم را پیدا کردم و رفتم و به بی نهایت رسیدم. و این جریان قابل درک نیست مگر بر آنانی که خدا را بیشتر از هر چیز دوست می دارند. لذا این مسئله را کسانی خوب می فهمند که تقوا را پیشه کنند و شکر نعمت های او را به جا بیاورند. و همیشه به یاد خدا و در حال ذکر او باشند. فاتقوا الله لعلکم تشکرون

ای برادران و خواهران در هر کار و شغلی که هستید بی تفاوت نباشید و سعی کنید که همواره متحد و یکپارچه در صحنه بمانید. شما ای برادران مبادا با وجود میدان نبرد در حالی که این کافران از خدا بی خبر کمر به نابودی دین خدا بسته اند در رختخواب ذلت بمیرید. شما ای مادران و ای خواهران اگر از رفتن فرزندان و برادران خود جلوگیری کنید فردا نمی توانید در محضر الهی جواب حضرت زینب (س) را بدهید. زیرا که این بانوی بزرگوار با این که هفتاد و دو تن شهید داده بود او را با مشتی زن و بچه و کودک یتیم شهر به شهر و دیار به دیار، به اسیری بردند. در پایان پیروزی اسلام و مسلمین و برافراشته شدن پرچم توحید را در سراسر گیتی از خداوند بزرگ خواهانم.

والسلام

برادر شما غلامرضا صادقی

۲۳/۱۱/۱۳۶۱

مصاحبه

برادر شهید از یار دیرین خود سخن می گوید:

غلامرضا با همه ما برادران و خواهرانش با محبت و انصاف رفتار می کرد. از سندها سالگی در وجود ایشان تغییراتی به وجود آمد که نشان از بزرگی و متانت او بود. تا لحظه شهادت هیچ گونه حرکتی که ناشی از بی احترامی نسبت به فرد یا افرادی از ایشان باشد ندیدیم.

غلامرضا همه را به نماز و روزه و اخلاق نیکو دعوت می کرد. رفتارش با دوستان همیشه خوب بود و همیشه به ما می گفت: در انتخاب دوست دقت کنید زیرا این دوست است که راه آینده شما را انتخاب می کند.

الگوی او در زندگی پدرم بود و همیشه می گفت ادا کردن حق پدر را یاد بگیرید.

غلامرضا از بچگی به مکتب رفته بود و تا زمان شهادت همواره با قرآن مأنوس بود. ایشان دقت زیادی در انجام واجبات و ترک محرمات از خود نشان می داد. خصوصاً در ادا خمس و زکات و در مسئله غیبت. همیشه دو آرزوی بزرگ داشت یکی شهادت در راه خدا و دیگری سلامتی پدر و مادرمان.

در اوایل تشکیل بسیج وی از هسته اولیه تشکیل دهنده بسیج بود و در ایام تعطیلات تابستان برای بچه های بسیج کلاس آموزش قرآن برگزار می کرد. وی شهادت را سعادت کامل می دانست و چون بیشتر اوقات را در جبهه بود به ما سفارش می کرد که به خانواده شهدا رسیدگی کنیم.

غلامرضا در موقع شهادت دیپلم ادبیات داشت. اهل مطالعه بود و بیشتر کتب مذهبی و علمی را مطالعه می کرد. از دوستان نزدیک وی می توان از آقایان اکبر صابری و غلامحسین یزدان پناه را نام برد.

خاطرات

پدر از ثمره زندگی اش می گوید:

غلامرضا بعد از تولد دچار یک نوع بیماری – که در آن زمان شایع بود و مبتلایان به این بیماری جان خود را از دست می دادند – شد. ما با توسل به ائمه اطهار (ع) و آقا ابوالفضل العباس (ع) درخواست شفا از آن بزرگواران نمودیم. غلامرضا از همان ابتدای کودکی با دیگر همسالانش فرق داشت. اهل نماز و روزه بود و با افراد ناباب معاشرت نمی کرد. اسم او را مادرش به خاطر علاقه ای که به امام رضا (ع) داشت انتخاب کرد. زمان تولد او مصادف بود با ایام سوگواری سرور و سالار شهیدان و همزمان با اذان مؤذن متولد گردید. قبل از فرا رسیدن سن تحصیل او را به مکتب خانه فرستادیم و او توانست تعدادی از سوره های قرآن را یاد بگیرد. او همه افراد خانواده را دوست داشت و با همه رابطه خوبی برقرار می کرد.

در دوران کودکی به خاطر این که در زمان قبل از دبستان به مکتب خانه می رفت علاقه خاصی به مدرسه و تحصیل پیدا کرده بود. او در دوران تحصیل بسیار مرتب و منظم بود و تکالیف خود را به خوبی انجام می داد. نسبت به همه اعضای خانواده محترمانه رفتار می کرد اما نسبت به پدر و مادر خود احترام ویژه ای قائل بود. تا زمان شهادت ایشان هیچ کس از دست وی ناراحت نشد. با همه با صمیمیت و دوستانه رفتار می کرد. در تمام مسائل دینی به خصوص در مسئله غیبت خیلی حساس بود. تا جایی که یک روز در جمع دوستان خوشی در مورد غیبت با یکی از دوستانش بحث می کند و حتی بحث آن ها به مجادله لفظی تبدیل می گردد. غلامرضا دوران دبیرستان را در دبیرستان شهید مفتاح دالکی به پایان رسانید.

در کارهای کشاورزی و کارهای منزل ما را یاری می کرد. بعد از فراغت از خواندن درس به آموزش قرآن کریم می پرداخت. در جلسات مذهبی و در بسیج شرکت فعال داشت. بسیار فعال و اجتماعی بود و همیشه می گفت: انسان باید کارهای خودش را انجام دهد و هیچ وقت آن را به دیگران تحمیل نکند.

غلامرضا از سال ۱۳۵۶ به امام علاقه مند گردید. همیشه دنباله رو خط امام بود. همچنین به شهید مطهری و دکتر شریعتی نیز علاقه خاصی داشت. در ایام انقلاب در راهپیمایی ها شرکت داشت. همیشه سخنان امام را گوش می داد. علاقه زیادی به بسیج داشت. بسیار مطالعه می کرد همیشه پای منبر سخنرانان می نشست. از منافقین متنفر بود. نسبت به میهن اسلامی اش تعصب ویژه ای داشت.

از نظر صداقت و شجاعت و امانت داری زبان زد خاص و عام بود.

با همه با مهربانی رفتار می کرد. واجبات را به موقع انجام می داد و از محرمات کاملاً پرهیز می نمود، در نماز های جماعت شرکت فعال داشته قرآن علاقه خاصی داشت و در سحرهای ماه مبارک رمضان تا صبح دعا و قرآن می خواند. همیشه از حقوق دیگران دفاع می کرد. شهادت را افتخاری می دانست و آرزوی دیرینه وی شهادت بود. قبل از شهادتش چهره اش بسیار نورانی شده بود و حالتی روحانی داشت و سخن از رسیدن به محبوب و معشوق می گفت.

غلامرضا خدمت سربازی را در کازرون گذراند. وی شرکت در جبهه را یک وظیفه شرعی می دانست. و اعتقاد داشت که جنگ یعنی عزت و مردانگی و دفاع از نوامیس خود و مردم. او به خواست خود به جبهه رفت و در آن موقع ۲۱ سال داشت. در هنگام خداحافظی برای رفتن به جبهه سر از پا نمی شناخت. هر وقت که به مرخصی می آمد زیاد نمی ماند و دوباره به جبهه بر می گشت. در آخرین دیدار می گفت که این دفعه احتمال برگشتن وجود ندارد. ما از طریق سپاه از مقفودالثر شدن ایشان با خبر شدیم و بعد از ۹ سال به وسیله گروه تحقیق و تفحص

جسد او کشف گردید. که آن هم فقط از خودکار داخل جیبش که نام خود و نام پدرش را روی کاغذ داخل جلد خودکار بیک نوشته بود مشخص شد. تنها استخوان های پا و سر و صورت ایشان کشف گردید. ایشان را بعد از ۹ سال در سال ۱۳۷۱ به طور بسیار باشکوهی تشییع و در گلزار شهدای دالکی دفن کردیم.

شهادت او باعث عزت و افتخار و سربلندی ماست چون با خدا معامله کرده ایم. هر روز که می گذرد یاد او برایمان تازه تر می شود و همواره گفته های او در گوشمان طنین انداز است.

فقط از ملت مبارز ایران می خواهیم که قدر خون شهدا را بدانند و نگذارند عده ای سود جو آن را پایمال نمایند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران